

۹۱/۳/۱۰

• دریافت

۹۲/۱۱/۷

• تأیید

بازخوانی انتقادی استشهاد به شعر در نحو عربی

زین العابدین فرامرزی*

چکیده

در نوشتار پیش‌رو تلاش شده تا شعر به‌عنوان یکی از منابع مورد استشهاد نحویان برای توجیه حالت‌های دستوری، بازخوانی و میزان اعتبار الگوهای مورد استشهاد سنجیده شود. محوری‌ترین نکته مورد بحث این است که تمایز میان ساختار شعر و نثر به‌ویژه آنجا که مسئله مربوط به دستور زبان می‌شود اهمیت می‌یابد. نثر به دلیل رعایت هنجارهای زبان از اعتبار بیشتری نسبت به شعر برخوردار است و شعر به جهت ویژگی‌های خاصی که از لحاظ ترکیبی دارد نمی‌تواند الگوی مناسبی برای استشهاد و استخراج قاعده نحوی باشد. آنچه زبان شعر را تعین ویژه می‌بخشد هنجارگریزی‌های ساختاری و معنایی در شعر است. ادبی بودن یک متن بر پایه ساز و کارهایی است که از نگاه فرمالیست‌ها بر بیگانه‌سازی زبان رایج استوار گشته است. بیگانه‌سازی در سطح فرم، زبان عادی را به زبان ادبی اعتلا می‌بخشد. مکانیزم‌هایی مانند: کاربرد وزن و قافیه، ایجاد تقدیم و تاخیر، حذف، افزایش، ابدال و مواردی نظیر آن از جمله ساز و کارهای بیگانه‌سازی در شعر است که در گفتمان نحو عربی در ذیل مقوله ضرورت‌های شعری طرح شده است. زبان شعر به علت قاعده‌گریزی‌های مکرر و ضرورت‌هایی که با آن مواجه است، نمی‌تواند الگوی مناسبی را برای استخراج قاعده ارائه دهد. از این‌رو می‌بایست مقوله شعر را جدا از نثر و گفتار فصیح در نظر گرفت. عدم تفکیک درست میان این دو سطح از زبان در نحو عربی باعث گسترده‌شدن دامنه موارد استثناء بر اصل قاعده شده است. این مسئله در نهایت به پیچیده‌تر شدن نحو عربی و ناکارآمدی آن در نظام آموزشی زبان عربی منتهی شده است.

واژگان کلیدی:

نحو عربی، شعر عربی، هنجارگریزی، استشهاد نحوی.

مقدمه

کاربرد شعر به عنوان منبعی معتبر در استخراج قواعد زبان عربی تأثیر فراوانی در جهت گیری های کلی نحو داشته که آثار آن را حتی می توان به وضوح امروزه در نظام آموزش زبان عربی دید. سؤال اساسی در نوشتار حاضر این است که اساساً شعر با توجه به ساختار ویژه ای که دارد تا چه میزان می تواند الگوی مناسبی برای نحویان باشد. در کتاب های تراثی نظیر کتاب *البیان و التبيين و العمده و الصناعتين* به تفصیل در باب تفاوت جوهری میان شعر و نثر اشاره شده است؛ ولی اتخاذ رویکردی انتقادی به کاربرد شعر در وضع قواعد نحوی مربوط به پژوهشگران دوره حاضر است که در رأس آنها باید از محمد حماسه عبد اللطيف و مهدی المخزومی نام برد. در نوشتار پیش رو تلاش شده تا تفاوت های آشکار میان دو سطح مختلف شعر و نثر بررسی و بر اساس آن پذیرش شعر به عنوان زبان استاندارد در وضع قاعده مورد بازخوانی قرار گیرد. فرض اساسی در این نوشتار این است که زبان شعر نحو خاص خود را دارد و شعر به جهت هنجارگریزی هایی که از حیث ترکیبی دارد نمی تواند الگوی مناسبی برای استشهداد نحوی قرار گیرد. یکی از نحله های ادبی که به ویژگی این آثار ادبی پرداخته است صورتگرایان روسی هستند. زبان شعر در رویکرد فرمالیستی، یک زبان هنجارگریز شناخته شده است و از نگاه صورتگرایان مفهوم ادبی بودن یک اثر به میزان هنجارگریزی اثر بستگی دارد. با مد نظر قرار دادن این مسئله می توان گفت که شیوه مطلوب این است که دستور زبان با پرهیز از قواعد خاص زبان شعر و پرداختن به ساختار نثر روان و فصیح هر دوره ای، قواعد حاکم بر زبان را در قالب هایی مناسب ارائه دهد. در صورت تحقق چنین امری بسیاری از موارد شاذ زبانی و غالب جوازهای بی مورد که در اثر توجه به ترکیب زبان شعر، نحو زبان عربی را گسترده و سنگین کرده حذف خواهد شد و زمینه مناسبی برای کارآمد کردن نحو فراهم می شود. پیرامون موضوع مطرح شده از دیرباز نحویان و لغویان در باب ضرورت های شعری سخن گفته اند؛ اما توجه آنان به تفاوت ماهوی میان ساختار نثر و شعر مانع از استشهداد به شعر نگشته است. در این سطور میزان اعتبار شعر به عنوان سطحی از زبان که هنجارگریزی های ترکیبی خاص خود را دارد و منبعی برای استشهداد نحوی است مورد بررسی قرار گرفته است.

استشهداد به شعر و تفکیک میان مقوله شعر و نثر

با نگاهی مختصر به اصلی‌ترین منابع کهن در زمینه نحو عربی درمی‌یابیم که حجم عظیمی از اشعار شاعران دست‌مایه کار نحویان قرار گرفته است. از آنجاکه شعر جایگاه بسیار والایی در فرهنگ عرب داشته، عجیب نیست که نحویان نیز به میزان اهمیتی که مقوله شعر نزد آنان داشته است بدان پرداخته باشند. برای نمونه *الکتاب سیبویه* به‌عنوان نخستین اثر مدون در علم نحو، برای استنباط قواعد نحوی هم از کلام رایج عرب و هم از بخشی از اشعار شاعران بهره گرفته است. این شیوه بیانگر این مسئله است که جنبه‌های نظری و کاربردی زبان از ابتدا مورد نظر نحویان بوده است و آنان همزمان با وضع قواعد در پی یافتن زمینه‌های کاربردی این قواعد در زبان بوده‌اند. «نحویان در گذشته تلاششان را تنها معطوف به ابعاد نظری نحو نمی‌کردند؛ بلکه فراتر از جنبه‌های نظری به جنبه‌های تطبیقی نیز می‌پرداختند و گاه بخش‌هایی از قرآن کریم و اشعار شاعران گذشته و هم‌عصرانشان را به‌عنوان الگوهایی برای تطبیق نحوی اخذ می‌کردند، از این‌رو در انبار میراث گذشتگان ده‌ها کتاب می‌توان یافت که به شرح، تفسیر، اعراب قرآن، شرح گزیده‌های شعری و دیوان برخی از شعرا پرداخته که قسمت اعظم آن بر فهم روابط نحوی تکیه دارد» (حماسه‌عبداللطیف، ۱۹۹۲: ۱۵-۱۶).

با توجه به کاربرد زیاد اشعار در توجیه ساختارهای نحوی می‌توان گفت که از همان ابتدا کاربرد شعر به‌عنوان الگوی قابل استشهداد در وضع قواعد نحو، هم‌تراز با کاربرد نثر بوده است. بسامد بسیار بالای موارد استشهداد به شعر در کتاب سیبویه، بیانگر اهمیت شعر در استشهداد نحوی است. این میزان کاربرد نشان می‌دهد، فرهنگ عرب به‌عنوان یک فرهنگ مرجع‌گرا در همه عرصه‌ها دست به انتخاب برتر می‌زده است. این مسئله در عرصه زبان در انتخاب زبان ادبی و به‌ویژه در زبان شعر جلوه‌نمایی کرده است؛ درحالی‌که بر اساس اصول پذیرفته شده زبانشناسان، زبان نثر به جهت رعایت نظم استاندارد زبان از اهمیت بیشتری در وضع قواعد برخوردار است. بر خلاف این اصل، فرایند استشهداد در بخشی از کتاب‌های سنتی نحو به‌شکل معکوس صورت پذیرفته و نثر عرب علی‌رغم اینکه به طبیعت زبان

کاربردی عرب زبانان نزدیک‌تر است توجّه کم‌تری به آن شده است. بسیاری بر این باورند که علت این مسئله در این است که عرب زبانان مقولّه شعر و نثر را به‌عنوان دو گونه ادبی مورد توجه قرار نمی‌داد. و اغلب تصویری واحد در برابر آن دو داشته‌اند؛ از این‌رو آنان این دو مقوله را معمولاً به‌صورت آمیخته به‌هم در آثار خود آورده‌اند. به‌نظر می‌رسد توجّه لغویان در گذشته بیشتر بر دوگانگی میان کلام فصیح و کلام غیرفصیح بوده است؛ از این‌رو تقابل شعر و نثر جای خود را به تقابل کلام فصیح و غیرفصیح داده و به تبع آن شعر و نثر به‌عنوان کلام فصیح در برابر لهجه‌ها رده‌بندی می‌شدند. از عبارتهای پراکنده موجود در آثار ناقدان و لغویان چنین برمی‌آید که آنان نیز میان نثر و شعر تفاوت‌های خاصی را بازشناسی می‌کرده‌اند. از ابن الوهب الکاتب روایت شده که گفته است: «بدان که عبارت‌های رایج در کلام عرب یا منظوم است و یا منثور. منظوم همان شعر است و منثور کلام» (ابن الوهب، ۱۹۶۷: ۱۶۰م)؛ البته در این باب توضیحی ارائه نشده که منظور از کلام چیست؟ مقصود زبان گفتار رایج است یا کلام در مفهوم نحوی که بیانگر عبارت‌های معنادار است؟ در نسی که از ابن طباطبا نقل شده، کلام شاعرانه در اوج فصاحت در نظر گرفته می‌شود «کلام منظوم از کلام منثوری که مردم در مخاطبات خود از آن استفاده می‌کنند بسیار متفاوت است زیرا دارای نظم است که اگر از آن عدول گردد بر گوش‌ها نشیند.» (ابن طباطبا، ۱۹۸۲: ۹).

ویژگی تأثیرگذاری زبان شعر باعث می‌شد تا شعر را در رده کلام فصیح رده‌بندی کنند. بی‌تردید کلام شاعرانه به‌جهت بهره‌مندبودن از ابعاد زیبای شناختی، قدرتی فراوان در انگیزش احساسات مخاطب داشته است. تأثیر این نوع از کلام تا حدی بوده است که لغویان و نحویان این زبان را بدون در نظر گرفتن ساختار ویژه آن در توجیه قواعد خود به‌کار می‌گرفته‌اند. اشاره به ضرورت‌های شعری در کلام نحویان و برخی از آثار مستقل نگاشته شده در این زمینه، بیانگر نگرش آنان به زبان شعر به‌عنوان یک گونه ادبی متمایز از نثر بوده است. آنان به‌خوبی دریافته بودند که آنچه در شعر رواست در نثر روا نیست.

هر چند تفاوت میان شعر و نثر برای بسیاری از نحویان آشکار بوده، وصف

فصاحت برای زبان شعر آنان را متقاعد می‌ساخته که با وجود تمام هنجارگریزی‌های زبان شاعرانه، این زبان را برای توجیه پاره‌ای از ساختارهای نحوی به کار گرفته و در مواردی برای نشان دادن صحت کاربرد یک ترکیب، بیت شعری را مثال بیاورند. در کتاب *الصناعتین* ابوهلال عسکری عبارتی آمده است که گویا وی زبان شعر را دارای ترکیبی مناسب می‌دانسته است. از نگاه او کلام شاعرانه جزو ساخت‌های خوش‌فرم^۱ در زبان به‌شمار می‌آید. «اجناس کلام بر سه قسم است: نامه‌ها، خطابه‌ها و شعر. تمامی این فنون نیازمند حسن تألیف و ترکیب مناسب می‌باشند» (العسکری، ۱۹۵۲: ۱۶۱).

با توجه به چنین نگرشی به شعر، چندان جای تعجب نیست که شعر به‌عنوان زبانی قابل استشهداد دارای اعتبار بوده است. روند این امر به کلام عرب با غلبه استشهداد به زبان شعر شروع شده است. شاید مهم‌ترین سؤالی را که بتوان در این زمینه طرح کرد این باشد: چرا نحویان تنها به متن قرآن، احادیث نبوی و کلام منثور عرب که در اوج فصاحت بوده بسنده نکرده‌اند؟ پاسخ عدم استشهداد به احادیث نیست؛ بنابر آنچه در کتاب‌ها ذکر شده به این دلیل است که احادیث نقل به معنا شده و عین لفظ روایت نشده است. در هر صورت حتی اگر برخی از احادیث نقل به معنا شده باشد، این نمی‌تواند توجیهی برای عدم به‌کارگیری حدیث در استشهداد نحوی باشد زیرا زبان به کار گرفته شده برای نقل محتوای احادیث از زبان نثر معیار آن دوره تبعیت می‌کرده و به لحاظ ترکیب هنجارگریزی کم‌تری نسبت به شعر داشته است. به هر صورت نمی‌توان پاسخ حتمی برای این پرسش پیدا کرد. اگرچه که زبان نثر نتوانست جایگاه مناسبی را در استشهداد نحوی برای خود پیدا کند، نمی‌توان فرض عدم تمایز میان شعر و نثر را پذیرفت؛ زیرا پرواضح است که طرح ضرورت شعری در کتاب‌های نحوی موید این نکته است که آنان فرق میان ترکیب شعری با دیگر سطوح زبانی را به‌خوبی دریافته بودند.

ویژگی‌های زبان شعر

در باب تفاوت جوهری میان شعر و نثر در قسمت‌هایی از مهم‌ترین منابع تاریخی به تفصیل بحث شده است. در کتاب *البیان و تبیین* اشاره شده که فن شعر نوعی ریخته‌گری و گونه‌ای بافندگی و تصویرگری است: «معانی در هر طریقی موجود می‌باشد و عرب و عجم و بادیه‌نشین و روستایی و شهری آن را می‌شناسد؛ اما امر مهم در برقرار نمودن وزن و گزینش الفاظ سهل المخرج و روان و داشتن طبع سلیم و اسلوب نیک می‌باشد. شعر نوعی ریخته‌گری و گونه‌ای بافندگی و جنسی از تصویرگری است» (جاحظ، ۱۳۳۲ق: ۴۲).

کاربرد واژگانی نظیر ریخته‌گری، بافندگی و تصویرگری همگی دلالت به توجه جاحظ به نوع ترکیب شعری است که برخلاف زبان نثر و زبان گویش مردمان آن دوره دارای ویژگی خاصی است. زبان در وجه ارتباطی آن یک ابزار برای انتقال معنا است؛ از این رو باید تا حد ممکن از شفافیت و سهولت در انتقال معنا برخوردار باشد. بر خلاف چنین سطحی از زبان شعر با مکانیزم‌های خاصی ترتیب معمول زبان را برهم می‌زند و توسط این هنجارگریزی به شعرگونگی خود جامه عمل می‌پوشاند. قدام ضرورت‌های شعری را مواردی از قبیل: افزودن، کاستن، حذف، تقدیم، تأخیر، ابدال، و تغییر وجهی از اعراب به وجهی دیگر بر سبیل تشبیه و مونث ساختن اسم مذکر و مذكر ساختن اسم مونث، برشمرده‌اند. موارد فوق همگی بیانگر نوعی هنجارگریزی در زبان شعر بوده که از نگاه نحویان ضرورت شعری به حساب می‌آمده است.

زبان در حالت شعری خویش به لحاظ ترکیبی می‌تواند دارای سیالیت بالایی باشد. ترکیب زبان شعر بر پایه جوازِ پس و پیش کردن کلمات در جمله، مسئله ضرورت شعری را برای نحویان ایجاب می‌کرده است. با توجه به موارد بسیار زیاد این گونه هنجارگریزی‌های در زبان شعر برخی‌ها معتقد بودند که ساختار مطلوب در زبان همان است که واژگان در جمله در جایگاه خویش قرار گیرند از نگاه علمای بلاغت اگر جابه‌جایی کلمات در سطح جمله باعث پیچیدگی شود و غرضی بلاغی را افاده نکند ترکیبی نامناسب به شمار می‌آید «و ترکیب خوب آن است که الفاظ در

جا و مکان مناسب خویش قرار گیرند و تقدیم و تأخیر و حذف و اضافه در آن صورت نگیرد به استثنای حذفی که کلام را فاسد نگرداند و معنی را پیچیده نسازد... چینش بد، مقدم نمودن الفاظی است که شایسته تأخیر هستند» (العسکری، ۱۹۵۲: ۱۶۱).

مکانیزم تأخیر و تقدیم یکی از مهم‌ترین ابزارهای تبدیل کلام عادی به کلام شاعرانه است. کاربرد آن برای شاعران امری اجتناب‌ناپذیر است؛ اما نکته با اهمیت در گفتار ابوهلال این است که وی ترکیب‌های شاعرانه را به «چینش بد» متهم کرده است. برهم خوردن ترکیب مناسب زبان در شعر برای لغویان و بلاغت دانان عرب کاملاً ملموس بوده است؛ از این رو آنان این کلام را دارای ترکیبی خاص می‌دانسته‌اند و گاهی آن را چینش بد و گاهی ضرورت شعری می‌نامیده‌اند. به هر صورت کلام شاعرانه نیازمند خروج از قواعد رایج زبان است تا بتواند در قالبی زیبا و باورپذیر جلوه‌نمایی کند.

ترکیب شاعرانه آن گونه که ابو هلال عسکری آن را چینش نامناسب پنداشته مورد پذیرش نیست. مفهومی که وی در صدد بیان آن است، همان خروج شعر از قواعد نثر و زبان رایج است و آنچه ابوهلال مدّ نظر دارد منعکس‌کننده نگرش صوری یک بلاغت‌دان عربی به ترکیب و ساختمان شعر است. اگرچه که ترکیب شعری همانند کلام منثور تابع یک نظام دستوری معین نیست، باید توجه داشت که هنجارشکنی جزو جوهر زبان شعر است و بدون آن بازشناسی شعر از نثر و کلام رایج امری غیرممکن است.

از نگاه عبدالقاهر جرجانی آنچه باعث می‌شود شعر ترکیبی متفاوت از نثر داشته باشد معنایی است که بیان آن نیازمند دخل و تصرف در نظام ترکیبی زبان است. از این رو وی ترکیب جمله را تابع قوانین نحو می‌داند و عصاره نظریه خویش در باب نظم را این‌گونه بیان می‌کند: «و بدان که نظم جز این نیست که کلامت را بر اقتضای علم نحو قرار دهی و بر اساس قوانین و اصول آن عمل کنی و شیوه‌هایی را که پیموده شده بدانی و از آنها سرپیچی ننمایی» (الجرجانی، ۲۰۰۴: ۸۱).

از نظر عبدالقاهر ترکیب مسئله‌ای است که باید تحت قوانین خاص نحو باشد در غیر این صورت به هرج و مرج در حوزه دلالت می‌انجامد. اختلاف میان عبدالقاهر

و ابوهلال عسکری در این است که از نظر ابو هلال شعر ترکیب زبان را دستخوش تغییرات فراوان می‌کند و از آنجا که وی اصالت را به ساختار نثر می‌دهد از این‌رو ترکیب‌های شعری را نامناسب و ناپسند می‌داند. از دیدگاه عبدالقاهر نظام نحو دایرهٔ شمول بسیار گسترده‌ای دارد؛ از این‌رو حتی ساختار شکنی‌های زبان شعر نیز نمی‌تواند خارج از ساحت نحو زبان صورت گیرد؛ به‌همین دلیل از دیدگاه وی ترکیب شعری یک ترکیب نحوی است که هر نوع تقدیم و تأخیری در آن از جنبه‌های معنایی قابل تفسیر و توضیح است. از نگاه عبدالقاهر سیالیت در ترکیب شعری جزو ذات زبان شاعرانه است؛ از این‌رو نمی‌توان از چینش بد زبان شعر سخن گفت. ترکیب زبان شعری با تصرف در مفردات در سطح جمله صورت می‌گیرد اما این تصرف و جابه‌جایی‌ها نمی‌تواند از دایرهٔ معانی نحوی خارج باشد.

نگرش عبدالقاهر از جهتی با نگرش صورت‌گرایان روس به زبان ادبی نزدیک است. عبدالقاهر در نظریه نظم تحلیل متن را بر اساس الگوی زبان محوری درست می‌داند؛ از این‌رو از دیدگاه وی برای درک یک اثر ادبی باید وجوه گفتار یک زبان را شناخت و درک درستی از قواعد حاکم بر زبان داشت تا بتوان راز تقدیم و تأخیر یا معرفه و نکره بودن واژگان در شعر و سایر نکات موجود در متن را دریافت. عبدالقاهر درک زبانی از متن را بر پایه دانش نحوی یک زبان ممکن می‌داند و به‌جز زبان از نگاه وی راه دیگری برای به‌دست آوردن درک صحیحی از متن وجود ندارد «و ما چیزی از معنایی که ناظم از نظم خویش اراده کرده را نمی‌دانیم مگر آنکه در وجوه مختلف هر باب نظر افکنیم و تفاوت‌های آن را دریابیم» (همان: ۸۱).

فهم معنای شعر بسته به میزان شناختی است که ما از ساختارهای زبان داریم. از نظر عبدالقاهر آزادی و سیالیت در زبان شعر تابع قوانینی است که آن قوانین نیز به تبعیت از معنای اراده شده ساخته می‌شود؛ از این‌رو هر گونه تصرفی در ساختار شعر را نباید هنجارشکنی نامید بلکه باید در صدد درک چرایی آن بر آمد و معانی نهفته در آن را با تکیه بر درک درست و صحیح ترکیب فهم نمود. «شاعر در معرفه یا نکره بودن، تقدیم و با تأخیر واژگان در کلام و در حذف و یا تکرار یک واژه و کاربرد ضمیر و یا اسم دخل و تصرف انجام می‌دهد و هر کدام از این امور را در جای خویش و به‌طور درست و شایسته به‌کار می‌برد» (همان: ۸۲).

از نظر عبدالقاهر شاعر تا آنجا مجاز به تصرف در ترکیب زبان شعر است که این تصرف منجر به اخلال در معنای عبارت نشود. از این رو نظم کلام تابعی از معنایی است که شاعر درصدد بیان آن است. با تأمل در آراء وی می‌توان به وضوح دریافت که هر نوع تصرفی در زبان شعر تنها برای افزودن بُعدی زیبایی شناسانه به کلام است. تصرف در زبان عادی و با هدف سرایش شعر آن چنان ظرافتی به معنا می‌بخشد که هیچ عبارت دیگری نمی‌تواند به جای آن بنشیند یا هرگز نمی‌توان آن را با حفظ همان ظرافت‌ها به زبانی دیگری ترجمه کرد؛ از این رو باید به این نکته توجه کافی داشت که زبان در ساحت شعر ترکیبی خاص دارد که همین ویژگی اثر بخشی آن را افزوده است.

عبدالقاهر در باب ترکیب زبان شعر در مورد این بیت گفته است:

(هنگامی که یارانش را فراخواند آنان از هر کوی و برزن با صورت‌هایی همانند دینارها بسوی او چون سیل روانه شدند)

استعاره در این بیت با وجود لطافت و غرابتی که دارد اما زیبایی آن زمانی به کمال رسیده است که در وضع کلام تقدیم و تأخیر صورت گرفته است و این گونه این بیت به مدد آن ملاحظت و لطافت بیشتری یافته است. اگر در این مسئله شک داری جار و وجور را از آنجا که شاعر قرار داده است به جای دیگر انتقال بده و بگو: «سالت شعاب الحی بوجه کالدنانیر علیه حین دعا انصاره» آن گاه ببین که چه خواهد شد و چگونه حسن و حلاوت آن از میان خواهد رفت» (همان: ۹۹).

در تبدیل ترکیب شعری به نثر تمام جنبه‌های زیبایی آن از میان می‌رود و این خود مبین این نکته است که ترکیب شاعرانه به جهت بهره‌مند بودن از جنبه‌های هنری خاص اقتضای سیالیت در ترکیب را دارد.

ابن رشد زبان عادی مردم را مبنای زبان شاعرانه می‌داند و معتقد است که در صورتی که در زبان عادی مردم تغییراتی صورت گیرد ترکیب شاعرانه حاصل خواهد شد. «گفتار حقیقی (عادی) اگر تغییر یابد شعر و کلام شعری نامیده می‌شود که برای این کلام فعل شعری ایجاد می‌شود» (ابن رشد، ۱۹۷۱: ۱۴۹). از نظر وی ابزارهای این فرایند حذف، اضافه، تقدیم و تأخیر و ایجاد موازنه و دیگر صنایع

شعری است. به هر صورت معنای تصرف کلام چیزی جز این نیست که ترکیب زبان شعر با زبان عادی تفاوت دارد و این تفاوت بار دیگر این مسئله را برای ما پراهمیت می‌کند که آیا زبان شعر می‌توانسته زبان معیاری برای وضع قاعده نحوی باشد یا نه؟

عده‌ای بر این باورند که زبان نثر به جهت حفظ ساختار عادی زبان اصل و اساس در هر مسئله‌ای است و باید از اولویت برخوردار باشد. ابوحنیف توحیدی زبان نثر را اصل زبان می‌داند و شعر را فرع بر اصل به حساب آورده است: «نثر اصل کلام است و نظم فرع بر آن ... زیرا همه مردم در مرحله نخست هدفشان نثر است و در مرحله دوم به دلیلی عارضی و یا سببی خاص متعرض نظم می‌شوند» (التوحیدی، ۱۹۴۲: ۱۳۸-۱۳۹). از نگاه ابوحنیف علت مهم اصالت نثر در این است که سرشت انسان با آن درآمیخته و انسان نیز در هنگام کودکی ابتدا با زبان نثر شروع به سخن گفتن می‌کند در حالی که زبان شعر این‌گونه نیست «و در حصار عروض و اسارت وزن و قید ترکیب» قرار دارد (همان: ۱۳۹). از نظر ابوحنیف ویژگی نثر میرا بودن آن از مکانیزم‌هایی است که در زبان شعر مورد استفاده قرار می‌گیرد «و از اسباب برتری نثر این است که از تکلف و ضرورت شعری پیراسته است» (همان: ۱۴۰).

هنجارگریزی فرمالیستی و ضرورت‌های شعری

مشابه دیدگاه‌های علمای مسلمان در باب شعر، نظریه صورت‌گرایان روسی در باب ادبیت است. آنان نیز زبان شعر را دارای هنجارگریزی می‌دانستند. از نظر آنان جوهر ادبیت متن و به‌ویژه در شعر این است که زبان از حالت رایج خود بیگانه شود. صورت‌گرایان مفهوم ادبیت را مربوط به مکانیزم‌های صرفاً زبانی می‌دانند «شاید یکی از عام‌ترین و مشهورترین ادعا در مکتب صورت‌گرایی این است که زبان ادبی شامل فرایند آشنایی‌زدایی از زبان است و موضوعات و تجربه‌ها را در چشم‌اندازی غیرطبیعی و غافلگیرکننده نمایان می‌کند به گونه‌ای که زبان آگاهانه، عادت‌هایی همیشگی و فهم ما از اشیا را برهم می‌زند» (راکین؛ رایان، ۱۹۹۸: ۴).

از نظر فرمالیست‌ها زبان باید افق‌های مألوف را برهم زند. از این منظرگاه برهم‌خوردن نظم موجود در زبان عادی باعث می‌شود بار دیگر جهان پیرامون و اشیاء به‌واسطه بیگانه شدن از تجربه‌های مألوف مورد بازشناسی مجدد قرار گیرند. در نظریه صورتگرایی قاعده‌گزینی زبان - غالباً براساس همان مکانیزم‌هایی که در ضرورت‌های شعری مورد اشاره واقع شد - صورت می‌پذیرد. زبان ادبیات از نظر صورت‌تگرایان پیوسته پروای گریز از قاعده دارد و با استفاده از مکانیزم‌هایی مانند حذف، تکرار، قافیه وزن... در زبان عادی رستاخیزی به‌پا می‌کند و زبان عادی را به سطح زبان شعری ارتقا می‌دهد. فرمالیست‌ها نیز به‌خوبی به ماهیت متمایز زبان شاعرانه از زبان روزمره آگاهی یافته بودند؛ از این‌رو آنان در دوره نخست فعالیت خود تلاش می‌کردند تا به اصولی دست یابند که زبان شاعرانه را از زبان روزمره جدا می‌ساخت. از نظر آنان «مفهوم عینی شعر در مقابل نثر قرار دارد» (ایوتادیه، ۱۳۷۸: ۳۶).

ساختار زبان شعر از نگاه فرمالیست‌ها دارای ساختی ویژه است. از دیدگاه فرمالیستی زبان در وضعیت شعری عنصر تعارض و شکل‌شکنی را به حداکثر خویش می‌رساند. «یکی از صفتهای زبان شاعرانه تشدید عنصر تعارض و شکل‌شکنی است» (همان: ۴۲). زبان ادبی برای بهره‌مندی از ویژگی ادبیّت به‌ناچار خود را از ساختارهای مألوف زبان بیگانه می‌سازد. این بیگانه‌سازی به‌ویژه در شعر از برجستگی بیشتری برخوردار است.

ادبیّت یک شعر به میزان استفاده از مکانیزم‌های آشنایی‌زدایی است. «فرمالیست‌ها زبان ادبی را مجموعه انحرافات از هنجار یا نوعی طغیان زبانی می‌دانند. به‌عبارت‌دیگر ادبیات نوع خاصی از زبان است که با زبان معمولی که به‌کار می‌گیریم در تقابل قرار می‌گیرد» (ایگلتون، ۱۳۸۰: ۸).

محوری‌ترین نکته‌ای که در رویکرد فرمالیستی می‌تواند قابل قبول تلقی گردد مربوط به هنجارگزینی زبان ادبی است. می‌توان بر اساس این مفهوم کلیدی و با توجه به هنجارشکنی‌های موجود در زبان شعر، بار دیگر استفاده از شعر به‌عنوان منبعی قابل اعتماد در استشهداد را به چالش کشید. نحویان عرب بدون مدّ نظر قرار دادن این ویژگی هنجارگزینی زبان شعر، ایات فراوانی از شعر را مورد استشهداد قرار داده‌اند.

نحویان به حق در ادراک قواعد ژرف‌ساختی زبان عربی تلاش فراوان نموده‌اند؛ اما با وارد ساختن حوزه زبانی شعر به حوزه نحو مجبور شده‌اند باب ضرورت‌های شعر را باز نموده و از یک اصل متقن علمی سر باز زنند. زبان شعر از اساس قاعده‌گریزی را در خود دارد و نمی‌تواند الگوی مناسبی برای استخراج قاعده باشد. این الگوی زبانی به بسط بیش از حد دایرهٔ موارد شاذ در زبان انجامیده‌است و در نهایت این بسط بیش از حد استثناها بر یک قاعده عام، فرایند یادگیری را با پیچیدگی‌های بیشتری مواجه ساخته است. شعر به جهت استفاده از تمهیداتی نظیر ویژگی خاص صوتی، صور خیال، آهنگ، عدول از ساختارها مألوف نحوی زبان، وزن و قافیه از زبان رایج آشنایی‌زدایی نموده و با اضافه نمودن ابعاد زیبایی‌شناختی به زبان عادی آن را به مرز ادبیت می‌رساند. «زبان شعر طیف تأثیرگذار و وسیعی از ابزارها را به کار می‌گیرد. به‌عنوان مثال زبان شعر فرم‌های مخصوصی را به کار می‌گیرد که یک فرد این فرم‌ها را در زبان متداول نمی‌یابد. مثل: قافیه یا ضرب‌آهنگ منظم...» (برتنز، ۲۰۰۱: ۳۴).

همه این ابزارها در خدمت یک هدف است و هدف آن نیز نوآوری در فرم‌های تعبیری است. در حقیقت «مهم‌ترین بحث آنان این بود که فرم‌هایی را که ما از خلال آن جهان را در می‌یابیم غریب‌سازی نماییم و این غریب‌سازی همان مشخصه‌ای است که فرم ادبی را از فرم‌های دیگر زبان متمایز می‌سازد» (نبت، ۱۹۸۹: ۱۷).

اگر نحو را فراگیری کاربرد درست زبان بر اساس نظم درست واژگان در جملات بدانیم آن‌گاه دستورزبان را باید بر اساس ساختارهای زبانی استخراج نموده و در برنامه‌های آموزشی از آن بهره جوییم؛ از این‌رو با توجه به هنجارگریزی موجود در زبان شعر نمی‌توان هنجار مناسب را جهت آموزش دستورزبان از این نوع زبان استخراج نمود. شعر نحو خاص خود را دارد که باید به‌طور مجزا مورد بررسی قرار گیرد و غالباً از نحو متداول زبان سرپیچی می‌کند. «در شعر همان کلماتی به کار می‌رود که در نثر به کار گرفته می‌شود و فرق آن با نثر در این است که در شعر الفاظ به گونه‌ای ترکیب می‌شود که این شیوهٔ ترکیب غالباً با شیوهٔ ترکیب واژگان در نثر تفاوت دارد» (محمد ویس، ۲۰۰۲: ۱۳۹).

آنچه که در ادبیات فرمالیستی غریب‌سازی یا آشنایی‌زدایی از متن نامیده می‌شود همان ویژگی‌های بارزی است که در گفتمان نحویان به آن ضرورت شعری گفته‌اند. هر دو مقوله، بیانگر نوعی هنجارگریزی در زبان هستند؛ اما این به این معنا نیست که این دو مفهوم دارای بار دلالتی یکسانی است. بارزترین فرق میان دو مقوله این است که هنجارگریزی در شعر در قالب ضرورت‌های شعری از سطح فرم زبان فراتر نمی‌رود؛ اما در مکتب صورتگرایی دامنه آن طیف وسیعی از حوزه‌های دلالتی و صوری زبان را شامل می‌شود. خروج از فرم‌های رایج زبان در شعر امری اجتناب‌ناپذیر بوده است. از این رو قدما با طرح مفهوم ضرورت شعری تلاش می‌کردند تا برای ورود حالت‌های خاص زبانی توجیهی مناسب بیابند؛ به‌عنوان نمونه سیبویه‌بایی خاص از *الکتاب* را به ضرورت‌های شعری اختصاص نداده است اما در بخش‌هایی از آن به‌وضوح میان کلام عادی و شعر تفاوت قایل شده است: «بدان که در شعر چیزهای مجاز است که در غیر شعر مجاز نیست، صرف اسم‌های غیرمنصرف {بر این اساس} که آن را به اسم‌های منصرف تشبیه می‌کنند زیرا که هر دو اسم هستند {و تشبیه اسم به اسم جایز است} و یا حذف چیزی از جمله که غالباً حذف نمی‌شود {با توجه به این نکته} که آن را تشبیه می‌کنند به آنچه که حذف گشته است و به‌صورت محذوف به‌کار رفته است» (سیبویه، ۱۹۹۰: ۱۶).

سیبویه تفاوت اساسی میان شعر و نثر را به خوبی بیان نموده و به بخشی از هنجارگریزی‌های زبان شعر اشاره کرده است. منتها از نگاه یک نحوی تلاش کرده تا این هنجارگریزی‌ها را در قالب قواعدی منظم ارائه دهد و آنها را مربوط به تشبیه یک حالت به حالتی دیگر می‌داند. از نظر وی شاعر برای ساختن بنای شعری خویش چاره‌ای جز خروج از قواعد کلام عادی ندارد. وی ضرورت‌های شعر را بر اساس ساز و کارهای نحوی توجیه و برای این هنجارگریزی‌ها دلایل نحوی اقامه می‌کند. از نظر وی حالت‌های شاذ حالت‌های فرعی است که بر اثر تشابه به یک اصل رخ داده است. ابن‌مالک نیز ضرورت شعری در کلام را از موارد غیرقابل اجتناب تلقی نموده و در این باب گفته است که «ضرورت شعری آن است که

شاعر را از آن گریزی نیست» (سیوطی، ۲۰۰۶: ۱۲). از نظر ابن مالک هنجارگریزی در شعر امری غیرقابل اجتناب است. عده‌ای با این نظر موافق نیستند و اجتناب‌ناپذیر بودن هنجارگریزی در شعر را نپذیرفته‌اند. از نظر این گروه ضرورت‌های شعری ترکیب‌های خاصی است که تنها در شعر واقع می‌شود و این امکان وجود دارد که شاعر از آوردن آنها پرهیز کند. آنها معتقدند که ضرورت از نظر نحویان آن عبارت‌هایی نیست که از گفتن آنها گریزی نباشد بلکه منظور همان است که ذکر وقوع برخی ترکیب‌های خاص در شعر است؛ زیرا اگر شاعر مجبور به گفتن یک عبارت باشد آن وقت دیگر ضرورت شعری نیست و شاعر می‌تواند هر لفظی را تغییر دهد و لفظی دیگر را به جای آن بنشانند.

برخی عبارت ابن مالک در تعریف ضرورت شعری را این‌گونه تلقی کرده‌اند که منظور وی این است که شاعر هرگز نمی‌تواند از وقع موارد شاذ در شعر جلوگیری کند. از این آنها این برداشت از ضرورت شعری را یک امکان برای شاعر می‌دانند و معتقدند که شاعر می‌تواند به راحتی از آن سرباز زند. «ضرورت شعری {ساختار غیر متداولی} است که در شعر واقع می‌شود چه شاعر مجبور به استفاده از آن شود و چه نه» (البغدادی، ۱۹۹۷: ۴۶)

ابن جنی با بررسی موضوعی این مسئله به ما نشان می‌دهد که در ضرورت شعری اضطرار یا عدم اضطرار شاعر چندان مطرح نیست، بلکه اساساً ضرورت شعری حادث شدن موارد استثنا در زبان و مربوط به طبیعت شعر است. ضرورت شعری ربطی به اراده شاعر ندارد و بررسی امکان جایگزینی یک ضرورت شعری با عبارتی که از قواعد زبان عدول نکرده باشد مبحثی بیهوده است. «شعر جای تنگناهاست و عذر شاعر در آن پذیرفتنی است و بسیار پیش می‌آید که کلمات از قالب‌هایی {مشخص} شده عدول می‌کنند و کلمات و عبارت‌ها از قالب‌های معین خود به خاطر شعر عدول می‌کنند» (ابن جنی، ۱۹۵۲: ۱۸۸). از نظر وی تجربه شعری اقتضای خروج از قالب را می‌کند. از این رو شاعر هنگام سرودن آن چنان غرق در تجربه شعری است که التفاتی به هنجارگریزی زبان شعری ندارد. ابن عصفور نیز در کتاب *ضرائر الشعر* مسئله اضطرار یا عدم اضطرار شاعر را در

ضرورت‌های شعری رد کرده و در این باب گفته است: «از آنجا که شعر کلامی است موزون ... از این روعرب در شعر چیزهایی را مجاز می‌داند که در کلام عادی آن را مجاز نمی‌داند. چه شاعران مجبور به این کار شوند و چه نه. شعر موضعی است که کاربرد ضرورت‌ها در آن امری شناخته شده و عادی است» (ابن‌عصفور، ۱۹۸۰: ۱۳).

شاید صریح‌ترین و تندترین موضع‌گیری در برابر زبان شعر مربوط به ابن فارس باشد. وی بدون توجه به طبیعت زبان شعر و با رد هر گونه هنجارگریزی در زبان برای موار شاذ وارد شده در زبان شعر، عنوان (خطای شعری) و (خطا در شعر) را برمی‌گزیند. از نظر وی شاعران در شعر اشتباهاتی را مرتکب می‌شوند که نباید این خطاها را به‌عنوان یک قاعده و اصل مورد پذیرش قرار داد. نقطه قوت دیدگاه ابن فارس در این است که وی ورود هنجارشکنی‌های شعری به عرصه نحو را مجاز نمی‌داند و بر این باور است که انحراف‌های شعری از زبان معیار را نباید وارد عرصه تأویل و توجیه کرد. «خداوند، شاعران را معصوم قرار نداده است که از هر نوع اشتباهی مصون باشند. آن مقدار از شعر ایشان که صحیح باشد پذیرفتنی است و آنچه بر خلاف اصول زبان عربی باشد مردود است» (ابن فارس، ۱۹۱۰: ۲۳۱). به نظر می‌رسد مفهوم هنجارشکنی در زبان شعر و ورود آن به عرصه توجیهات نحوی مسئله‌ای بوده که ابن فارس در صدد مخالفت با آن بوده است. از نظر وی ساختار زبان نظم می‌تواند تحت تابعیت زبان استاندار قرار گیرد و بخشی از شعر به‌جای مانده از دوران قدیم همین ویژگی را دارد. «برخی از شاعران قدیم و شاعران پس از ایشان در بخش عظیمی از شعر خود راه صواب پیموده‌اند و در بخش اندکی از آن نیز به اشتباه درافتاده‌اند. عده‌ای از عربی دانان نیز برای این خطاهای شاعران توجیهاتی می‌آورند و برای توجیه این خطاها متحمل تاویل‌ها می‌شوند تا جایی که برای این امر ابوابی را تدوین نموده‌اند و در ضرورت‌های شعری کتاب‌ها نوشته‌اند» (همان، ۱۹۸۰: ۱۷).

تمامی مواردی که قداما تحت عنوان موارد ضرورت شعری ذکر کرده‌اند، همان مکانیزم‌هایی است که می‌توان از آنها به‌عنوان ابزارهای آشنایی‌زدایی در سطح فرم

زبان نام برد. حذف، اضافه، تقدیم و تأخیر، تغییر وجه اعراب، اعمال تغییر در بنای صرفی واژه‌ها ... و مواردی از این دست که از آنها به‌عنوان ضرورت‌های شعری تعبیر می‌شود جزو طبیعت زبان شعر است. می‌توان گفت که طبیعت زبان شعر با هر عنوانی که بر آن بگذاریم (هنجارگریزی، ضرورت شعری، آشنایی‌زدایی) ساختی ویژه از زبان است که کاربرد آن به‌عنوان یک منبع مهم در نحو عربی با هر انگیزه‌ای که صورت گرفته باشد نتایج خاص خود را به‌بار آورده است. بررسی اینکه چه میزان از این هنجارگریزی‌ها در قالب قواعد دستوری در کتاب‌های نحو وارد شده کاری است بسیار بزرگ که پرداختن به آن، نگارش کتابی در این زمینه را می‌طلبد. می‌توان بر سبیل ایجاز به بخشی از آن در این سطور اشاره کرد.

کاربرد شعر در نحو و پیامدهای آن

در نتیجه به‌کارگیری شعر در استشهداد نحوی دایرهٔ موارد استثناء بسیار گسترده شده است. پرداختن به موارد شاذ در دستور زبان و تلاش برای یادگیری آن نادیده گرفتن اهداف تعیین شده برای دستور زبان است؛ زیرا در چنین وضعیتی نحو بسیار پیچیده گشته و دیگر نمی‌توان از آن به‌عنوان ابزاری برای جمله‌سازی استفاده کرد. آموزش چنین نحوی باعث می‌شود فراگیری آن از سوی دانشجو به‌صورت حل معما در آید. یکی از ویژگی‌های شیوهٔ فعلی تدریس کتاب‌های نحوی این است که با استناد به موارد شاذ فرایند آموزش دستور زبان را به‌صورت حل معما در آورده است و دانشجویان به دنبال حل پیچیدگی‌های عبارت‌ها هستند. این شیوه به‌ویژه با تکیه بر موارد شاذ «پیچیدگی امر یادگیری را با ساخت جملات تمرینی که همزمان بیانگر قوانین نحوی است بالا می‌برد. در این رویکرد یادگیری زبان به‌صورت مشکل یا یک موضوع حل معمایی در می‌آید» (استر، ۱۹۹۱: ۴۵۵).

از این رو می‌توان استفاده از شعر و در نتیجه جواز کاربرد چندین وجه در یک قاعده خاص را با توجه به تفاوت آشکار میان شعر و نثر مورد بازنگری مجدد قرار داد. برخی از پژوهشگران نیز به اثر منفی تاثیر زبان شعر در قواعد زبان عربی اشاره کرده‌اند: «تأثیر زبان شعر بر قواعد زبان عربی در تحمیل قواعد خاص شعر بر نثر

... و تعدد نظرات نحویان پیرامون یک مسئله و مجازدانستن بیش از یک وجه در برخی از ابواب نحوی آن‌هم با تکیه بر کاربردهای شعری و گسترده‌شدن حوزه اختلافات میان مدرسه کوفه و بصره و کاربرد نادرست زبان شعر در ساختن معماهای نحوی، نمود یافته است» (حماسه عبداللطیف، ۱۹۶۸: ۴۰۹).

کاربرد شعر به‌عنوان منبع استشهداد در زبان مورد انتقاد برخی از پژوهشگران واقع شده است؛ به‌عنوان مثال مخزومی تکیه بر زبان شعر به‌عنوان منبع استشهداد نحوی را مورد انتقاد قرار می‌دهد و بر این باور است که این مسئله باعث اختلاف نظر در میان مکاتب نحوی بصره و کوفه شده است. از نظر وی عدم تفکیک میان شعر و نثر باب ضرورت‌های شعری را به‌طور گسترده‌ای باز نموده است؛ از این‌رو جواز حمل کلام بر موارد شاذ خود باعث ایجاد پیچیدگی شده است. «نحویان در وضع قواعد نحو میان شعر و نثر تفاوتی قائل نشدند تا جایی که اغلب در تبیین یک قاعده نحوی و یا تاکید بر یک اصل دستوری ابیاتی از شعر را مرجع خویش قرار می‌دادند، درحالی که بسنده کردن به شعر در تثبیت قاعده نحوی گامی است بسیار لغزنده و آنچه در شعر جایز است در زبان نثر جایز نیست» (المخزومی، ۱۹۵۸: ۳۳۵).

نظر بیشتر صاحب نظران بر این است که عدم تفکیک میان سطوح مختلف زبان همچنین گزینشی عمل کردن نحویان در انتخاب الگوهای مناسب برای وضع قواعد نحو شیوه آنان را تا حدود زیادی از روش علمی متقن دور ساخته است. این عمل باعث شده تا نحو بسیار گسترش یابد و در نهایت فرایند آموزش متأثر از این شیوه ناکارآمد شود. مطلوب‌ترین حالت برای دستورزبان این است که قواعد محدود و مستخرج از زبان صریح و بهنجار را مبنای تولید جملات بی‌شمار قراردهیم؛ به‌عبارتی بتوانیم با قواعد محدود جملات نامحدود تولید کنیم. در این میان آموزش حالت‌های شاذ و گسترده کردن دامنه قواعد جز اینکه خود مانعی برای یادگیری باشد نمی‌تواند فایده دیگری داشته باشد. اشکال عمده میراث به‌جای مانده نحوی همین است که دارای گستردگی بیش از اندازه شده و با تکیه بر تحلیل الگوهای شاذ (مانند ابیات شعر و قاعده‌گریزی‌های آن) این دانش را برای آموزش زبان نامناسب کرده است و جای این اشکال بر روش آنان وجود دارد که بگوییم در

شیوه موجود نقش زبان نثر و زبان نوشتارهای فصیح امروزی در استخراج قواعد کم‌تر دیده شده و در عوض آن پرداختن به الگوهای شاذ به‌جا مانده از دوران قدیم (غالباً در دوران معاصر هیچ کاربردی ندارند) بسیار پررنگ تر گشته است. «نحو عربی قواعد زبان را آن‌گونه که مردم با آن صحبت می‌کنند وضع نموده است بلکه قواعد زبان عربی خاصی را وضع نموده که بازتاب سطح مشخصی از زبان است که غالباً زبان شعر و امثال... می‌باشد» (الراجحی، ۱۹۹۸: ۴).

کاربرد شعر به‌عنوان یکی از منابع مهم در نحو عربی با نتایج غیرقابل انکاری همراه بوده است که می‌توان آنها را در موارد ذیل خلاصه کرد:

۱- پرداختن به زبان شعر باعث شده تا کاربرد امروزی زبان متروک بماند و هنجارهای برگرفته از زبان شعر جای هنجارهای حاکم بر زبان نثر و زبان فصیح کاربردی را گرفته است.

۲- زبان شعر به‌جهت هنجارگریزی‌های ترکیبی که دارد باعث گسترده شدن حوزه قواعد دستور زبان گشته است. گستردگی حوزه قواعد نحوی و موارد استثنا در نهایت منجر به ناکارآمدی دستورزبان در فرایند یادگیری زبان شده است زیرا دانشجویان باید دامنه گسترده‌ای از قواعد را فرا بگیرند که در عمل هرگز نمی‌توانند آنها را به کار گیرند.

۳- دامن زدن به موارد اختلافی در زبان و در نهایت عدم حصول نتیجه‌ای شفاف از دیگر آسیب‌های کاربرد شعر در نحو عربی بوده است. در این میان تلاش برای اثبات درستی یک نظر و اقامه ادله کلامی و فلسفی که حتی ماهیت زبانی ندارند، خود باعث شرح و تفصیل‌های طولانی گشته و در نهایت هدف از آموزش نحو در کوران طرح این مباحث فراموش می‌شود.

۴- افزایش بیش از حد موارد استثنا بر اصل قاعده در دستورزبان از دیگر آثار استشهداد گسترده به شعر بوده است؛ زیرا یافتن توجیهی مناسب برای خروج ترکیب شعری از قاعده باعث شده تا دامنه جواز کاربردهای خاص گسترش یابد و نحویان نیز تلاش بسیار سختی را در توجیه این مسئله مبذول دارند. این مسئله در نهایت باعث پیچیده‌تر شدن نحو و تکرر تأویل‌ها و توجیه‌های سست شده است.

نتیجه

شعر به‌عنوان یکی از منابع اساسی و عمده از دیدگاه نحوی معتبر شمرده شده است. فرایند استشهداد به شعر بدون در نظر گرفتن تفاوت جوهری میان ساختار شعر و نثر در مؤلفات نخستین نحویان جلوه‌نمایی می‌کند. بدون تردید علت نادیده گرفتن چنین اختلاف برجسته‌ای میان دو سطح مختلف از زبان را باید در جایگاه رفیع شعر به‌عنوان کلام فصیح در میان عرب زبانان جست‌وجو نمود. بازشناسی ترکیب شعری از زبان نثر در طرح مفهوم ضرورت‌های شعری تبلور یافته است؛ اما طرح مفهوم ضرورت شعری نیز باعث توجه به اختلاف بنیادین میان سطوح مختلف زبانی در نزد نحویان نگشته است. از این رو آنان آیات شعری فراوانی را به‌عنوان توجیهی برای ساختارهای نابهنجار زبانی در نحو عربی به‌کار گرفته‌اند. وصف فصاحت زبان شعر انگیزه‌ای بسیار قوی برای آنان بوده تا آنان با نادیده گرفتن اختلاف جوهری میان سطوح مختلف زبانی، شعر را به‌عنوان یک منبع معتبر برای استشهداد قلمداد کنند. به‌کارگیری زبان شعر در استشهداد نحوی از جهت دارا بودن پشتوانه معتبر علمی محل شک و تردید فراوان است. امروزه در نگرش‌های فرمالیستی زبان شعر را ذاتا زبانی ساختار گریز می‌دانند و به‌درستی بر این باورند که مفهوم ادبیت در شعر از هنجارگریزی زبان شعر آغاز می‌شود و اگر این هنجارگریزی که لازمه ادبیت است نباشد بازشناسی زبان شعر از زبان نثر کاری غیرممکن می‌گردد. این نکته رهیافتی جدید را در انتقاد به اصل استشهداد به شعر فراروی ما می‌نهد و اینکه نمی‌توان زبانی را که از اساس خود هنجارگریزی دارد به‌عنوان الگویی برای استخراج قاعده مورد توجه قرار داد.

اگر چه هنجارگریزی در شعر مورد توجه قدما نیز واقع شده و آنان اعتراف داشته‌اند که در شعر مکانیزم‌هایی نظیر: تقدیم و تأخیر، حذف، افزایش، ابدال، جابه‌جایی و مواردی از این دست وجود دارد؛ اما این نکته مانع از تمسک آنان به شعر به‌عنوان یک سطح خاصی از زبان نشده است. نتیجه عملی چنین فرایندی گسترده شدن بیش از حد دامنه استثناها و جوازهای بی‌مورد است. استشهداد به شعر و در نتیجه پیچیده شدن و سنگین شدن بیش از حد قواعد زبان باعث شده تا نحو

با همین شکل فعلی خود نتواند در فرایند آموزش زبان برای دانشجویان مؤثر باشد. از بازنگری در این شیوه و تلاش برای پرهیز از آموزش موارد متکی بر استثناهای شعری که همگی در پی عدم تفکیک میان دو سطح زبان شعر - نثر و زبان معاصر فصیح صورت پذیرفته، ضروری به نظر می‌رسد.

منابع

- ابن رشد، (۱۹۷۱)، تلخیص کتاب ارسطوطالیب فی الشعر، تحقیق محمد سلیم سالم، قاهره: المجلس الاعلی للعلوم الاسلامیة القاهرة.
- ابن طباطبا، محمد بن احمد، (۱۹۸۲)، عیار الشعر، تحقیق عباس عبد الساتر، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ابن عصفور، ابوالحسن علی بن مومن، (۱۹۸۰)، ضرائر الشعر، تحقیق سید ابراهیم محمد، القاهرة: دارالاندلس.
- ابن فارس، احمد، (۱۹۸۰)، ذم الخطا فی الشعر، تحقیق رمضان عبد التواب، قاهره: مکتبه الخانجی.
- _____، (۱۹۱۰)، الصاحبی فی فقه اللغة و سنن العرب فی کلامها، القاهرة: المکتبه السلفیة.
- ابن الوهب، اَبی الحسین إسحاق بن ابراهیم، (۱۹۶۷)، البرهان فی وجوه البیان، تحقیق احمد مطلوب و خدیجه الحدیثی، بغداد: مکتبه العانی.
- البغدادی، عبد الله بن عمر، (۱۹۹۷)، خزانه الادب، تحقیق عبد السلام محمد هارون، القاهرة: مکتبه الخانجی، خزانه الادب البغدادی، ج ۱، ط ۴.
- التوحیدی، ابو حیان، (۱۹۴۲)، الامتاع م الموانسه، تصحیح احمد امین و احمد الزین، قاهره: مطبعة التالیف و الترجمة و النشر.
- جاحظ، عمر بن بحر، (۱۳۳۲)، البیان و التبیین، مصر: مطبعة الفتوح الادبیة، ج ۱.
- الجرجانی، عبد القاهر، (۲۰۰۴)، دلائل الاعجاز، تحقیق محمود محمد شاکر، القاهرة: مکتبه الخانجی.
- حماسه عبداللطیف، (۱۹۹۲)، محمد، اللغة و بناء الشعر، القاهرة: مکتبه الزهرا.
- _____، (۱۹۶۸)، لغة الشعر دراسة فی الضرورات الشعریة، القاهرة: دارالشروق.
- الراجحی، عبده، (۱۹۸۸)، النحو العربی و الدرس الحدیث، مصر: دارالمعرفة الجامعیة.
- سیبویه، (۱۹۹۰)، الكتاب، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، ج ۱.
- سیوطی، جلال الدین، (۲۰۰۶)، الاقتراح فی علم اصول النحو، تعليق محمود سلیمان یاقوت، نام

شهر: دارالمعرفة الجامعية.

- العسکری، ابوہلال، (۱۹۵۲)، *الصناعتین*، تحقیق علی محمد البجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم، القاهرة: داراحیاء الکتب العربیة.
- عثمان بن جنی، ابوالفتح، (۱۹۵۲)، *الخصائص*، تحقیق محمد علی النجار، بیروت: المكتبة العلمية، ج ۳.
- محمد ویس، احمد، (۲۰۰۲)، *ثنائية الشعر و النثر فی الفكر النقدي*، دمشق: منشورات الوزارة الثقافة.
- المخزومی، مهدی، (۱۹۵۸)، *مدرسة الكوفة*، مصر: مطبعة المصطفى البابی الحلبي.
- ایگلتن، تری، (۱۳۸۰)، *پیش درآمدی بر نظریه ادبی*، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- ایوتادیه، ژان، (۱۳۷۸)، *نقد ادبی در قرن بیستم*، ترجمه مهشید نونهالی، تهران: انتشارات نیلوفر.
- Bertense, Hans; (2001) *literary theory the basics*, London: Rutledge publisher.
- Bennett, Tony; (1989) *Formalism and Marxism*, London, Rutledge.
- Rivkin, Julie; & Micheal Ryan;(1998) *Literary theory an anthology*, Oxford: Blackwell.
- Stern H.H; (1991) *fundamental concepts of language teaching*, Oxford: University Press.

